

چهره دوگانه تیمور لنگ در تاریخ و ادب و تحلیل این دوگانگی

سید محمد حسینی*

چکیده

تیمور لنگ گورکانی یکی از شخصیت‌های تیره روشن تاریخ است در پهنه تاریخ و ادب ایران نیز گاهی برخی از نویسندگان درباره بزرگی و خردی تیمور دچار دو دلی گشته و گاهی زبان به ستایش او نیز گشوده اند. شماری دیگر او را یکی از بدترین خون‌آشامان تاریخ دانسته‌اند. نگارنده این مقاله کوشیده است تا به یاری نوشته‌های پایه‌دار و سندهای استوار، تا آنجا که امکان داشته است، پرده از چهره این فرمانروای سنگدل و به ظاهر دانش دوست و پارسا نواز، بردارد و آن‌گونه که او را شناخته است، به خوانندگان بشناساند. به باور نگارنده پوششی که تیمور لنگ بر چهره خود پوشیده، چند لایه است و همین لایه‌های گونه‌گون پوشش چهره او است که شخصیت وی را چند گونه نشان داده است. ولی با این همه، تاریخ فریب نمی‌خورد و چهره‌های پاک نام آوران راستین را از چهره‌های ناپاک پاک‌نما، روشن می‌گرداند. در دل تاریخ به روشنی آشکار گشته که تیمور در میان گروه دوم، جایگاهی استوار داشته است. تاریخ در دوران حیات پر فراز و نشیب خود، شخصیتها و نام‌آوران بسیاری دیده و زندگینامه‌ها، گونه‌های تفکر، نیکنامیها و زشتنامیهای فراوان، از آدمیان در سینه و لابه‌لای برگهای خویش برای نسلهای آدمی که گروه گروه و پی در پی می‌آیند و می‌روند، نگاه داشته است. شمار کسانی که به برگ برگ تاریخ، آبرو و ارزش و گرنامیگی بخشیده‌اند و مایه پایداری و جاودانگی آن گشته‌اند، کم نیست. چنانچه نامهای درخشان و کرامت آفرین این دسته از شایستگان قرن‌ها و دورانهای تاریخی را از میان برگهای تاریخ بیرون کشند، دیگر چیزی جز ننگ و سرافکنندگی و پلشتی، با آن به جا نخواهد ماند. آنگاه است که تاریخ، با شرمساری و خواری، باید به پذیرش پیام این بند از منظومه بلند روانشاد اخوان ثالث، شاعر معاصر ایران، تن در دهد:

«این دبیر گیج و گول و کور دل : تاریخ،

تا مُدّهَب دقترش را گاهگه می‌خواست

*عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی.

با پریشان سرگذشتی از نیاکانم بیالاید،

رعه می‌افتادش اندر دست.

در بنان ذرفشانس کِلک شیرین سلک می‌لرزید،

جبرش اندر محبّر پر لایقه چون سنگ سیه می‌بست.

زانکه فریاد امیر عادلی چون رعد بر می‌خواست:

«هان کجایی ای عموی مهربان بنویس.

ماه نو را دوش ما، با چاکران در نیمه شب دیدیم .

مادیان سرخ یال ما سه کَرّت تا سحر زاید.

در کدامین عهد بوده است اینچنین، یا آنچنان، بنویس^۱»

ولی خوشبختانه با همه اندکی مردان بزرگ و راستین تاریخ، دفتر این پیر کهنسال، با شماری برگهای زرین آراسته است و تابش و درخشش همین برگهای زرین است که آن همه تیرگیها و زشتی‌ها را به فراموشی سپرده و به چشمهای خوانندگان روشنایی بخشیده است.

یکی از برگهای گرگ و میش تاریخ، انباشته از تزویر و دورنگی از فرماندهی جنگجو و خانمان برانداز و ویرانگری سخن می‌گوید که همه کوشش خود را به کار برده تا با پوششی که بر چهره خود زده، خود را نه آن گونه که هست، بر جهانیان بنمایاند.^۲ ولی تاریخ فریب نمی‌خورد و سرانجام با نشانه‌هایی که از مدعیان آزادی و بزرگی^۳ با خود دارد، چهره واقعی آنان را به روزگار نشان می‌دهد، خواه تیمورلنگ باشد یا هوشمندتر^۴ و خویشتن‌دارتر از تیمور. این نوشته از سه بخش فراهم آمده است:

۱. هدف و انگیزه بنیادین مقاله.

۲. تحلیل و موشکافی مسأله دو چهرگی تیمور.

۱. آخر شاهنامه ص ۳۴ (منظومه «میراث»).

۲. امپراطوری صحرانوردان، رنه گروسه، ترجمه عبدالحسین میکده، صص ۶۷۶، ۶۷۹.

۳. ابن خلدون و تیمور لنگ، والتر، ج. فیشل. ترجمه سعید نفیسی - نوشتن دخت نفیسی ص ۶۹.

۴. همان، ص ۷۳.

۳. نتیجه و بخش پایانی.

الف - انگیزه و هدف بنیادین مقاله :

۱- شناخت چهره راستین تیمور:

همان‌گونه که اشاره شد، تاریخ‌نگاران و ادب پژوهان درباره شخصیت و بنیاد رفتارها و کردارهای تیمور همداستان نیستند. شماری او را فرماندهی استوار، راستگو و دوستدار راستی دانسته و بر این اساس او را ستوده‌اند.^۱ گروهی دیگر تیمور را مردی خودخواه، خودکامه، دل‌بسته قدرت بی‌پایان و تشنه شهرت دانسته‌اند که برای دستیابی به این دو خواسته، از هیچ جنایت و درنده‌خویی و مردمکشی باکی نداشته است.^۲ برای روشن شدن موضوع، نخست باید به زندگی‌نامه و خاندان و محیط پرورش این شخصیت پیچیده و چهره درهم و کم سخن - هرچند گذرا - نگاهی بیفکنیم .

۱-۱: سخنی کوتاه درباره زندگی تیمور و شخصیت او :

شرف‌الدین علی یزدی می‌نویسد:

« در عهد سلطنت قران سلطان خان، تابشیر صبح پادشاهی از افق تأییدات الهی دمیدن گرفت و ششعه اختر جهانبانی از اوج عنایات ربانی درخشیدن آغاز نهاد و به تاریخ شب سه‌شنبه بیست و پنجم شعبان سنه سنه و ثلثین و سبعمائه [۷۳۶ ق] موافق سیچقان‌نیل که مبدأ دور سالهای مغول است، در ظاهر خطه دلکش کش از خنجر طهارت مآب تکینه خاتون که به آیین شرع مطهر در حباله آن نوبین دین‌پرور بود، آفتاب وجود حضرت صاحب قرانی از مطلع ولادت فرخنده آثار، طالع گشت و ماه غره عالم افروزش از برج سعادت، پایدار و لامع شد^۳».

چنان‌که دیدیم شرف‌الدین یزدی، که کتاب خود را در سال ۸۲۲ ق در روزگار ابراهیم سلطان

۱. ابن‌خلدون و تیمور لنگ، والتر، ج. فیشل، سعید نفیسی ... ص ۵۸؛ از سعدی تا جامی، ادوارد براون، ترجمه علی‌اصغر حکمت ص ۲۷۶ - ۲۷۵ و ۲۷۷؛ ظفرنامه، شرف‌الدین علی یزدی، ۱۹۶ - ۱۹۵ و بسیار جاهای دیگر کتاب.

۲. ظفرنامه، مقدمه مصحح کتاب ص ۴ - ۳؛ از سعدی تا جامی، همان، ص ۲۷۶ - ۲۷۵. امپراطوری صحرانوردان، رنه گروسه، عبدالحسین میکده ص ۶۷۶ و ۶۷۹.

۳. ظفرنامه، چاپ تاشکند از روی نسخه خطی ص ۱۹۳ - ۱۹۲؛ از سعدی تا جامی، ادوارد براون، ترجمه علی‌اصغر حکمت ص ۳۹۵.

پسر شاهرخ بن تیمور نوشته^۱، با ستایشهای خنک و جمله پردازیهای بی جان، تاریخ ولادت تیمور و زادگاه و نام مادرش را آشکار بیان می کند. شرف الدین نام پدر تیمور را نیز همراه با ستایشهای چرب زبانانه می آورد و او را «امیر طراغای» می نامد^۲. تاریخ نگاران تیموری کوشش می کنند که نسب تیمور را با واسطه هایی به چنگیز برسانند^۳، ولی تاریخ پژوهان، این نسب را برای تیمور درست نمی دانند^۴ و او را عنصری ترک، شناخته اند. او از یکی خاندانهای نجبای ماوراءالنهر و از قبیله «برلاس» بوده است؛ آنان در اطراف شهر «کیش» (یاکش)، متصرفاتی داشته اند و تیمور در آغاز کار، بر آنها حکومت می کرده است^۵. ولی برابر گزارش ابن خلدون دانشمند مغربی که با تأکید می گوید:

«شنیدم که سلطان تیمور از آنها [از قاضی حنفی و دیگران که با تیمور دیدار کرده بودند] سراغ مرا گرفته است. پس من جز ملاقات وی چاره نداشتم. از دمشق نزد وی رفتم و در کنکاشی که کرده بود، حاضر شدم. مرا به مهربانی پذیرفت و وی را به عفو عمومی مردم دمشق وادار کردم^۶. سی و پنج روز از بامداد تا شب با وی بودم. سپس مرا مرخص کرد و با من وداع کرد و با خوش آیندترین وضعی از وی جدا شدم و به قاهره رفتم^۷» تیمور خود را ایرانی و از تبار منوچهر می داند (البته از سوی مادر^۸).

تیمور لنگ از هر نژاد و تباری که بوده باشد، در سرزمینی زاده و پرورده است که پایه های زندگی اجتماعی در آنجا بر روی حکومت های قبیله ای استوار بوده و مردم آن از تمدن و فرهنگ؛ بهره مندی چندانی نداشته اند. از این رو، زندگانی آنان بیشتر از راه ترکانازی به شهرها و بخشهای به نسبت آباد و پر ثروت و تارج هستی مردم آن شهرها، می گذشته است. ابن خلدون درباره سپاهیان زیر فرمان تیمور می گوید: « این مردم به اندازه ای هستند که نمی توان شماره آنها را به دست آورد. اگر به یک میلیون تخمین بزنیم، کم نیست و کمتر از آن نمی توان گفت. هنگامی که چادرهای خود را برپا

۱. مقدمه مصحح ظفرنامه ص ۶ و نیز متن ظفرنامه ص ۱۹۸ و ص ۳۴.

۲. ظفرنامه، ص ۱۹۲، ۱۸۵.

۳. امپراطوری صحرانوردان ص ۶۶۸؛ تاریخ ادبیات ایران، دکتر رضازاده شفق ص ۴۰۹.

۴. امپراطوری صحرانوردان، همان.

۵. همان، تاریخ بخارا آرمینوس واتمبری، برگردان سیدمحمد روحانی، ۱۸۵ - ۸۴.

۶. پس از این خواهیم دید که تیمور چگونه دستور تاراج شهر دمشق و به آتش کشیدن آن شهر را به سربازان خود می دهد.

۷. ابن خلدون و تیمور لنگ، ص ۷۱ - ۷۰.

۸. همان، ص ۷۳ - ۷۲.

می‌کنند، تمام فضا را پر می‌کند. هنگامی که لشکریانشان وارد سرزمین پهناوری هم بشود، باز جا برای ایشان تنگ است. در تاخت و تاز و تاراج و کشتار مردم و به کار بردن هرگونه خشونت، باعث حیرتند. زیرا از جوانی به این کار خو می‌گیرند. (در این مورد) از سنن تازیان بدوی پیروی می‌کنند^۱. تیمور خود نیز با همه تیزهوشی، کاردانی و شکوه بزرگی که برخی این‌گونه از وی یاد می‌کنند^۲، از همین خویها و منشها برخوردار بوده است. تضادها و ناسازگارتهای شخصیتی تیمور، در پیکره امپراطوری او نیز آشکار بود: فرهنگ و تربیت: ترکیبی از ترک و ایرانی، تشکیلات حکومتی: ترک و چنگیزی، سیاست و مذهب: مغولی و اسلامی است^۳.

رنه گروسه می‌گوید: این ضد و نقیضها در وجود او استوار گشته است، گرچه به ظاهر آنها را نمی‌توان دید. با این همه گروسه، شخصیت تیمور را سخت بزرگ می‌داند و همچنین فرزندان او را به شایستگی و بزرگی می‌ستاید^۴. ولی از سوی دیگر، یورش و تاخت و تاز به گروههای مردم و به یغما بردن دارایی‌ها و امکانات آنان را، خصلتی جا افتاده و پایدار برای تیمور و سپاهیان ترک و مغولی او شمرده است.

گروسه می‌گوید: ماوراءالنهریان امیر تیمور، از هر سو یعنی از غرب، شمال، جنوب و شرق، به یورش و هجوم پرداختند. برای این تاراجگران «که از جلال و شوکت و منافع لشکرکشیهای فاتحانه مغولان دور مانده بودند، اینک فرصتی رسیده بود که به ترکتازی پرداخته مال و منال و شوکت و جلالتی به دست آورند. حماسه تیموری (اگر بشود یک سلسله خیانت و عذر و تزویر و قتل و عام را حماسه نامید) هرچند از لحاظ نژادی ترک بود، معهذاً همان حماسه مغولی است که با تأخیری، ظاهر و پدیدار شده است^۵».

از آنچه گذشت، شخصیت تیمور، جهان‌بینی و مایه‌های تفکر او، تا اندازه‌ای روشن گشت. این

۱. همان، ص ۷۳ - ۷۲.

۲. ابن خلدون و تیمور لنگ ص ۷۳.

۳. امپراطوری صحرانوردان ص ۶۸۴.

۴. همان، ص ۶۸۶ تاریخ ادبیات ایران، دکتر رضازاده شفق، ص ۴۱۲ - ۴۱۱.

۵. همان، ص ۶۸۷.

جهانگشای بظاهر آرام و عبوس و پر شکیب، در پس پرده این آرامش و وقار، با درونی پر آشوب و جوشان از آرمانهایی که بر پایه دو هدف: ۱- بلند آوازی ۲- « همه چیز برای من^۱»، شکل گرفته‌اند، همراه است. برای رسیدن به این آرمانهای سیری‌ناپذیر، به آسانی دست به هر کار جنایت و تباہگری می‌یازد. یک نگاه ژرف و فراگیر به این شخصیت - بدانسان که یاد شد - این همه را آشکار و روشن می‌گرداند.

۲- ۱: نمونه‌هایی از گفته‌ها و نوشته‌های پژوهشگران تاریخ و ادب درباره: دینداری و پارسا نوازی تیمور و گرامیداشت صوفیان و دانشمندان از سوی وی:

همان‌گونه که پیش از این یاد شد، شماری از تاریخ‌نگاران و تاریخ ادبیات نویسان، گویا از راه یکسونگری به شخصیت و رفتا و کردار تیمور، او را فرماندهی بزرگ و دارای ارزشهای معنوی و احترام‌آمیز، دانسته‌اند. ابن‌خلدون دانشمند بزرگ مغربی که ۳۵ روز با تیمور بسر برده و گوشه‌هایی از منش و تفکر و شخصیت او را به یادگار نهاده، یکی از کسانی است که در عین نکوهش از ددمشیهای تیمور و لشکریان او^۲، وی را می‌ستاید^۳. ادوارد براون نیز در کتاب تاریخ ادبیات خود، از برخی ستایشها و گفته‌های تحسین‌آمیزی که درباره تیمور سراغ داشته، یاد کرده است. وی از دیدار تیمور با مرد خدا «زین‌الدین ابوبکر تایبادی» و گفت‌وگوهای آن دو و نیز از برخورد وی با درویش پاک نهاد و از خرد بیگانه‌ای به نام «بابا سنگو»، سخن می‌گوید^۴.

۳- ۱: در برابر گفته‌ها و نظریات ستایش آمیز دسته یاد شده، کافی است به فهرست برخی از جنایتهای مردم کشیها و ویرانگریهای تیمور اشاره گردد، تا چهره فرمانروایی که تاریخی پر خون و تیره و هراس‌انگیز از خود به جا نهاده است، شناخته شود. اگر گفته شود که تیمور جهانگشا همه راههایی را که در طول بیش از سی سال زندگی جهانگشایی خود پیموده، بر روی پیکرهای به خاک و خون کشیده او و

۱. از سعدی تا جامی، براون، ترجمه حکمت ص ۲۴۱ - ۲۴۰ (گفته سرجان ملکم در کتاب «History of Persia»).

۲. ابن‌خلدون و تیمور لنگ ص ۶۱.

۳. همان، صص ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۷۳.

۴. از سعدی تا جامی صص ۲۴۷، ۲۷۷ - ۲۷۵؛ نیز، نگ: امپراطوری صحرانوردان ۶۸۶ ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی، در بیشتر جاهای کتاب.

سپاهیانش که از دم تیغ گذرانیده بودند، پیموده است، سخنی گزاف نخواهد بود. اینک نمونه‌هایی از کشتارها و ویرانگریهای تیمور جهانگشا، (در خور یادآور است که نام تیمور از واژه «تَمِر» ترکی به معنی آهن گرفته شده و در نوشته‌های غربی نیز به تیمور، «تَمِرلَن» (تیمور لنگ) گویند. این نام با ماهیت شخصیت و تفکر این فرمانروای سنگدل، به خوبی سازگار است):

۱- قتل عام مردم سیستان در سال ۷۸۵ق.، گذشته از قتل عام مردم، به دستور تیمور در آن رویداد، ۲ هزار تن اسیر را زنده، لای دیوار نهادند.

۲- در ۸۰۱ هـ ۱۰۰ هزار تن هندی را نزدیک دهلی، سر بریدند و ۱۰ هزار تن را نیز در باتنیر قتل عام کردند.

۳- در سال ۸۰۳ هـ ۴۰ هزار تن ارمنی را زنده به گور کرد و گرجستان را نیز با خاک یکسان کرد (براون-حکمت ۲۶۵).

۴- در ۸۰۳ هـ در نزدیکی دمشق و حلب، ۲۰ کله منار بر افراشت و سربازانش بی‌شمرانه‌ترین رفتارها را که هرگز کسی نشنیده بود، در آنجا انجام دادند (ابن خلدون و ... ص ۷۰).

۵- ۷۸۹ هـ هفتاد هزار تن (تا ۲۰۰ هزار نیز گفته‌اند) از مردم بی‌گناه اصفهان را قتل عام و اصفهان را ویران کرد (براون ۲۴۸).

۶- در سبزوار ۲ هزار تن را زنده لای دیوار نهاد و روی آنها را گل گرفتند.

۷- بغداد را ویران و مردم آنجا را قتل عام کرد و به سربازان خود دستور داد تا هریک، ۲ سر از دشمن بیاورد (براون ۲۶۷).

۸- پس از ویران کردن سیستان و فرو کوفتن دژهای آن و تاراج همه آنجا، از کله‌های کشتگان، مناره دیگری ساخت (براون ۲۴۹).

۹- پس از گرفتن دژ تکریت، از سرهای کشتگان آنجا، منار ساخت (براون ۲۵۷).

۱۰- همه خاندان مظفری فارس را کشت و از میان برد (براون ۲۵۴).

۱. یزدی صاحب ظفرنامه می‌نویسد: «هرچه در آن دیار بود از خرف تا گوهر شاهوار و از نفایس اجناس، تا میخ در و دیوار، به باد تاراج رفت و برق غارت، بر بیش و کم آن ولایت تافته خشک و تر در هم سوخت» (ظفرنامه ج ۱، ۳۶۸ - به نقل از براون ص ۲۴۹).

- ۱۱ - بروجرد و خرم آباد را یکسر ویران کرد.
- ۱۲ - بهلول، پیشوای آشوب نهاوند راه زنده در آتش سوزانید (همان ص ۲۵۹).
- ۱۳ - پس از دیدار با عارف بزرگ ابوبکر تاییادی و شنیدن اندرزهای آن صاحب‌دل، دژ فوشنگ نزدیک هرات را بی آن‌که از سخنان آن مرد خدا تأثیری پذیرد، ویران کرد^۱ (براون ۲۴۷).
- ۱۴ - مردمان طوس و اسفراین را قتل عام کرد و آن قصابات را با خاک یکسان کرد (همان). تیمور گاهی برای کشتن دشمنان خود، شیوه‌های تفنی در پیش می‌گرفت، برای مثال، آنان را از بالای کوه به زیر می‌افکند.
- ۱۵ - پسرش میرانشاه نیز برای گوشمالی دادن به مردم، از روشهای پدر سود می‌جست، او پس از کشتار وحشیانه مردم خراسان، از سرهای کشتگان، منار برپا می‌کرد.
- ۱۶ - تیمور خود نیز به گناه همین پسر کم خردش میرانشاه، گروهی از دانشمندان و هنرمندان را در قزوین به دار آویخت (همان ۲۶۴ - ۲۶۳).
- سرجان ملکم انگلیسی در کتاب خود به نام «تاریخ ایران» می‌نویسد: پادشاهی تیمور بر آب بود و بلکه بر باد، او برای رسیدن به خواهش دل خود، پر کاهی برای آدمیان، ارزش نمی‌شناخت. تیمور با ۶۰۰ یا ۷۰۰ هزار لشکریان خود که همه او را می‌پرستیدند، هیچ وقعی برای اندیشه‌ها و خواسته‌های ملتها نمی‌نهاد. هدف اساسی او، دو چیز بود: بلند آوازی، کشورگشایی. برای رسیدن به این دو، از هیچ جنایتی باک نداشت: (شهرهای با خاک یکسان و نابود گردند یا مردی از دم تیغ بگذرند^۲).
- کارل مارکس نیز رفتار و منش تیمور را نکوهیده گفته است: او «چنان سازمان دولتی و قوانینی را به سلطنت خود بخشید که با ددمنشیها و ویرانیهایی که غارتگران تاتار به دستور وی انجام می‌دادند، مغایرت فراوان داشت^۳».

۴ - ۱: تیمور و چنگیز:

۱. براون ۲۴۱ - ۲۴۰.

۲. براون ۲۴۱ - ۲۴۰.

۳. ظفرنامه، یزدی، مقدمه مصحح ص ۴ - ۳.

همانندیهای دو جهانگیر:

- ۱- هر دو، جهانگیری خود را به یاری مردمان ایل و طایفه خود آغاز کردند.
- ۲- هر دو هنگام یورش به کشورها به آهنگ جهانگیری، چهل ساله بودند.
- ۳- هر دو پاسخگوی جنایتها، خونریزیها و کشتارهای وحشیانه خود هستند.
- ۴- آغاز به قدرت رسیدن هر دو روشن نیست.

۵- هر دو دور اندیش، عبوس، جدی، دلیر، خونریز و پیرانگر بودند.

۶- هر دو در آرزوی فرمانروایی بر جهان بودند.

ناهمانندیها:

- ۱- چنگیز بت پرست بود و تیمور مسلمان.
- ۲- چنگیز خود را شاه شاهان و در جهان یگانه می‌دانست^۱، ولی تیمور این شهامت را نداشت که خود را فرمانروای مطلق و شاهنشاه بنامد. با آن که او بسیار دلبسته این عنوان بود، برای ترس از نافرمانی گروههای مردم و مغولان، تا پایان زندگانی خویش، خود را بظاهر، فرمانبر فرمانروای ناتوان آن روز مغول تبار، نشان داد. از این راه، تبیین رفتارهای پارسا نمایانه و عارف نوازانه او، آسانتر می‌گردد. گویا از همین رو بود که وی جرئت نکرد حتی یاسای چنگیزی را کنار زند و شریعت اسلامی را به جای آن نهد^۲.

از اینجاست که خردمندان و نکته شناسان، به هوشمندی و دورنشناسی خواجه شیراز سزااست که آفرین بگویند که شخصیت واقعی تیمور را، بهتر و درست‌تر از صاحب نظران و دانشمندان دیگر شناخته است و - چنان که گفته‌اند - درباره او سروده است:

کجاست صوفی دجالِ فعلِ مُلحدِ شکل بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید^۳

در تعریف دجال گفته‌اند: مردی کذاب است که در آخرالزمان ظهور کند و مردم را بفریبد. بنابراین معنی مصراع نخست بیت چنین است: کسی که با گفتار و برخی کردارهای خود، دیگران را می‌فریبد و چنین می‌نماید که مرد خدا و درستکار و شایسته است، ولی از سوی دیگر، گونه‌ای از کارها و رفتارهایش به

۱. براون ۲۳۹ - ۲۳۸؛ امپراطوری صحرانوردان ۶۸۱ و ۶۸۲

۲. امپراطوری صحرانوردان، ۶۸۳

۳. دیوان حافظ، قزوینی، غنی ص ۱۶۳.

روشنی نشان می‌دهد که وی به گفته‌ها و کردارهای زاهد نمایانهٔ خود، باور ندارد. همین معنی از نام دجال در اشعار شاعران دیگر نیز به فراوانی آمده است، برای نمونه ناصر خسرو گفته است:

و آن مرد که او کُتُب و فتاوی جیل ساخت
بر صورت اَبَدال بُد و سیرت دَجَال^۱

خواجه که مردی است صاحب‌نظر و با ریاکاریهای نابکارانهٔ پارسا نمایان روزگار خود به خوبی آشنا بوده، این گونه رفتارهای مردم فریبانه، را که زائیدهٔ در حدود یک قرن زندگی مردم ایران زیر نفوذ و سیطرهٔ فرمانروایان ریز و درشت مغولان بوده، به فراست در می‌یافته است. از این رو خواسته است با سخنان دلنشین خود، به دیگران نیز هشدار دهد تا فریب گندم نمایان جو فروش و دجالان روزگار را نخورند.

از نوشته‌ها و گزارشهای برخی از تاریخ‌نگاران چنین بر می‌آید که برخی از معاصران امیر تیمور او را دجال نامیده‌اند. «به این تفصیل که [ابن عربشاه] می‌نویسد: بعد از مرگ امیر تیمور، پیر علی تاز بر پیر محمد قیام کرد و دعوی استقلال نمود. و شرع یقول و هو یصول و یجول: اُمورُ الدُّنْیَا اضْطَرَّتْ و اَشْرَاطُ السَّاعَةِ اقْتَرَبَتْ و هَذِهِ دَوْلَةُ الدَّجَالِیْنَ و اَوَانُ تَغْلِبِ الْکَذَّابِیْنَ وَ الْمُخْتَالِیْنَ، مَضَى تِیْمُورُ وَ هُو الدَّجَالُ الْاَعْرَجُ وَ هَذَا زَمَانُ الدَّجَالِ الْاَقْرَعِ وَ سِیَّاتِی بَعْدَ هَذَا الدَّجَالُ الْاَعْوَرُ^۲».

همانندیه‌های دیگری نیز میان دو دورهٔ چنگیزی و تیموری هست که گسترش و شکوفایی هنر تاریخ‌نویسی و بالندگی ادبیات را از نمونه‌های درخشان آن می‌توان دانست.^۳ انگیزهٔ تاریخ‌نگاری از یک سو به فرمانروایی کشورگشا باز می‌گردد و از سوی دیگر به نویسندگان تاریخ که از میان مردمی برخاسته بودند که همهٔ هستی و ارزشهای ملی، خاندانی و مذهبی خود را می‌دیدند که زیر چکمه‌های دشمن و رفتارهای مستمگرانه وی، نابود می‌گردد، به استثنای ساده‌اندیشان کم‌شخصیتی چون شرف‌الدین علی یزدی مؤلف ظفرنامه که به سبب ناتوانی روحی و شخصیتی خویش، در بیان رویدادها روزگار تیمور، از کاه کوهی ساخته و امیر تیمور را در جایگاهی که هرگز شایستگی آن را نداشته، نشانده^۴ و نتوانسته است

۱. دیوان ناصر خسرو، مینوی، محقق، ص ۲۵۵.

۲. تاریخ عبیر حافظ، دکتر قاسم غنی ص ۴۰۲ (پانویس) - (به نقل از: عجائب المقدر ص ۱۹۵ چاپ مصر).

۳. تاریخ ادبیات، ادوارد براون، برگردان علی اصغر حکمت (از سعدی تا جامی ص ۷).

۴. یک نگاه گذرا به متن این کتاب، درستی این سخن را آشکار خواهد ساخت.

به ژرفای آفت و رنجی که پایه‌های فرهنگ و تمدن ایران را به سختی لرزانده بود، پی ببرد، بیشتر نویسندگان آن روزگار، کتابهای خود را با دو انگیزه زیرین نوشته‌اند:

۱- با نوشتن کتاب خود خواسته‌اند گذشته از نوشتن و به تاریخ پیوستن پیروزیها و کشورگشاییهای فرمانروای مسلط که این همه، خواست او بوده و این نویسندگان نیز گزیری از آن نداشته‌اند، عمق فجایع و بلاهایی را که جای جای سرزمین ایران را در برگرفته و مردم ستمدیده آن را به خاک سیاه نشانده بوده، به آیندگان نشان دهند.

۲- از این راه - تا آنجا که بتوانند - بخشها و گوشه‌هایی از ارزشهای قومی و فرهنگی مردم خود را در دل تاریخ نگاه دارند. عطا ملک جوینی، رشیدالدین فضل‌الله همدانی و خواجه نصرالدین طوسی - به باور نگارنده -، چنین کرده‌اند.

به بیان دیگر باید گفت: گذشته از شرایط حرکت تاریخ در آن روزگار که دنباله پویایی دانش و ادب و فرهنگ ایرانی - اسلامی بوده و نوشتن و آفریدن، لازمه قطعی و نهادینه شده آن شرایط بوده. دو واقعیت ناهمگون دیگر نیز در شکوفایی ادبیات و تاریخ ایران در دوره تیموری، دست داشته است:

۱- پیماد طبیعی شکل‌گیری خواسته‌های نیروی لجام گسیخته حاکم که دوست داشت افتخارهای نظامی و پیروزیهای خود را، از هر راهی که به دست آمد باشد، به پندار خود، در تاریخ جاودانه سازد. ۲- واکنش منطقی فرهیختگان و آگاهان ملتی که برای خود ارج و حرمتی می‌شناسند و پیوندی ناگسستنی میان تمدن و فرهنگ ایران و عواطف و احساسات خویش می‌بینند. درست است که امیر تیمور و نزدیک به یک میلیون لشکریان فدایی او، بیشترین بخشهای این سرزمین را به ویرانه‌ای بدل ساختند و چنان که گذشت، مردمان بی‌شماری از این سرزمینها را نیز از دم تیغ گذرانیدند، ولی نباید فراموش کرد که ارزشهای اصولی، والا و آبدیده فرهنگی یک ملت را، به سادگی نمی‌توان از میان برد. این ارزشها در طول قرن‌ها، پایه‌گذاری شده، شکل گرفته و هویت یافته است، برای نابودی آن نیز - اگر بشود نابودش کرد- به زمانی دراز و ابزارهایی ویژه نیاز هست. از این رو به راستی منطقی و طبیعی است که این فرهیختگان بایند به ارزشهای فرهنگی و ملی خویش، حتی در سخت‌ترین شرایط، نه تنها به حالت عادی، کارهای فرهنگی و هنری خویش را دنبال کنند، حتی پذیرفتنی است باور کنیم که آنان با توان بیشتر و احساس

مسئولیت عمیق تری برای هرچه نیرومندتر و شکوفاتر ساختن ادب و فرهنگ و ارزشهای معنوی خود بکوشند!

۲- انگیزه یا انگیزه‌های دو چهرگی تیمور و تضاد شخصیتی او :

درباره دو چهرگی شخصیت امیر تیمور گورکان در نوشته‌های تاریخی و برخی نوشته‌های ادبی، شاید بتوان یکی از دو انگیزه برجسته زیر را بنیاد این تضاد و دو چهرگی دانست:

۱- چابلوسیها و چرب زبانیهای شماری از پیرامونیان تیمور که برخی از آنان از روی ساده‌اندیشی و ناآگاهی، و برخی با هدفهای سودجویانه، کارها و جنایتها او را به خواست و اراده خداوند پیوند می‌زدند. کسانی، مانند شرف‌الدین علی یزدی صاحب ظفرنامه - گرچه او کتاب خود را چند سالی پس از مرگ تیمور گورکان نوشته است - آن چنان زبان به ستایش صفات و ارزشهای موهوم او می‌گشودند و به گونه‌ای او را می‌ستودند که وی گمان می‌کرد که به راستی همه رفتارها و کارهایی که می‌کند، به خواست خداوند و به اراده اوست. پیداست که ستایشهای یزدی و کسانی مانند او از تیمور لنگ را در همه موارد نمی‌توان بر پایه ساده‌اندیشی و ناتوانی فکری دانست. زیرا به خصوص شرف‌الدین یزدی، کسی نبوده است که بتوان انگیزه این گونه رفتارهای نسنجیده و چرب‌زبانیهای وی را نتیجه کم مایگی علمی و کم تجربگی به شمار آورد.

به همین سبب بود که وقتی عبدالرحمان جامی عارف بزرگ و ادیب آگاه با شرف‌الدین یزدی گفت‌وگو می‌کند و به گستره دانش وی در زمینه‌های گونه‌گون : تاریخی، ادبی، مذهبی و ... - پی می‌برد، بجا می‌داند که وی را در برابر رفتارهای سبک و ستایشهای نابجایی که نسبت به ستمگران و خودکامگان روزگار خود انجام داده بود، به سختی نکوهش کند.^۲

درست است که شرف‌الدین علی یزدی کتاب خود را در روزگاری که تیمور زنده بوده، نوشته است (حدود بیست سال پس از مرگ تیمور این کتاب را نوشته) ولی برابر آگاهیها و سندهای معتبر، شرف‌الدین مباحث کتابش را از روی نوشته‌ها و سندهایی که منشیان تیمور به دستور او از رویدادها و

۱. نیز، نگ : براون (از سعدی تا جامی) ص ۲۰۷ .

۲. ظفرنامه، شرف‌الدین علی یزدی، مقدمه مصحح ص ۷.

کشورگشاییها و کشتارها و تاراجهای وی نوشته بودند، فراهم آورده است. برپایه نوشته‌های کتاب علی یزدی (ظفرنامه) تیمور مردی سیاستمدار، هوشمند و زیرک و مانند همه خونریزان تاریخ، خودخواه بوده است.^۱ او برای ارضای خودخواهی و «همه چیز برای من»، از هیچ جنایتی باک نداشته است. از این رو برای رسیدن به این آرمان همه چیز برای من و آرزوی جهانگشایی، به هر دستاویزی دست می‌زده است. یکی از کارسازترین این دستاویزها، بهره‌گیری از احساسات دینی و اعتقادی مردم بوده است.

(ب) - تحلیل مسأله:

راستی آیا این همه بزرگداشت مردان خدا و صاحب‌دلان و دانشمندان^۲، در پی هدف عوامفریبی و رسیدن به پر آوازی و قدرت بوده، یا آن که تیمور در جهل مرکب بوده و این همه نامردمی، آدمکشی و ویرانگری را به راستی خدمت به دین اسلام و آدمیان می‌دانسته است؟ یک نگاه گذرا به گزارش دانشمند بزرگ و هوشمندی چون ابن‌خلدون مغربی دربارهٔ زیرکی، فراست و تیزهوشی تیمور، نادرسی و ساده‌اندیشانه بودن دیدگاه دوم را روشن‌تر می‌گرداند.

تیمور همراه تیزهوشی، به طور طبیعی، کنجکاو نیز بوده است. شاید او از راه نزدیک شدن به بزرگان و دانشمندان ملتتها، هم می‌خواست پاسخی برای حسن کنجکاوی خود دربارهٔ این مردان بزرگ بیابد و هم به دو خواستهٔ دیگر خود که پژوهشگران زندگانی او، انگیزهٔ جهانگشایی وی را با همین دو خواسته در پیوند می‌دانند (آوازه - قدرت)، دست یابد.

تیمور لنگ دریافته بود که مردم تا چه اندازه به این شخصیت‌های بزرگ و پرآوازه، دلبستگی دارند، یا به بیان دیگر، گفتار و کردار این مردان بزرگ تا چه مایه در اندیشه و تصمیم‌های مردم، کارگر و کارساز است. از همین رو او کوشش می‌کرد تا خود را در نظر این بزرگان، دیندار و نکوکار و دلبستهٔ نیکان و دانشمندان نشان دهد تا مردم با همهٔ سنگدلیها و ددمنشیهایی که در تیمور می‌دیدند^۳ - او را فرمانروایی خداجوی و خداترس و مردم دوست ببندارند. او برای رسیدن به این خواستهٔ درونی خویش با همه کوششی که داشته تا کسی پی به آن نبرد، گاهی با گفته‌ها و رفتارهای خویش از آن پرده برداشته

۱. ابن‌خلدون و تیمور لنگ، ۷۳.

۲. ابن‌خلدون و تیمور لنگ، همان، تاریخ عصر حافظ، دکتر غنی، ۳۶۹ - ۳۶۸.

۳. تاریخ ادبیات ایران، دکتر رضازاده شفق، ۴۱۱؛ صحرانوردان ۶۷۶ و ۶۷۹.

است. تیمور شهر دمشق را محاصره کرده بود و نمی‌توانست پایداری مردم شهر را درهم شکنند. به گونه‌ای به فقیهان و قضاه و سران شهر پیام فرستاد که اگر مردم شهر دمشق را به تسلیم خرسند کنند، به آنان امان خواهند داد و گزندى به جان و مال و ارزشهای خانوادگی مردم نیز نخواهد رسید. قاضی حنبلی، شیخ صوفیه، فقیهان و دیگر بزرگان شهر نخست خود به نشانه تسلیم، نزد تیمور رفتند. تیمور ایشان را سخت گرامی داشت و به هر یک پایگاه و منزلتی ویژه بخشید.^۱

سپس این بزرگان به شهر بازگشتند و مژده امان و آرامش برای مردم بردند. پس از تسلیم شدن مردم شهر و سربازان مدافع دژ شهر، دروازه‌های شهر دمشق به روی تیمور و سپاهیان‌ش گشوده شد. ولی بر خلاف اعلام عفو عمومی، به دستور خود تیمور، سپاهیان‌ش خانه‌های مردم را تاراج کردند، شهر دمشق را به آتش کشیدند تا جایی که مسجد بزرگ شهر (مسجد جامع) در آتش سوخت و طاق و دیوارهای آن، فرو ریخت.^۲ ابن خلدون در این باره می‌گوید:

«این کار بسیار نامردانه و کریه بود، ولی تقدیر کار در دست خدا است، با آفریدگان خود هر چه می‌خواهد می‌کند!^۳...».

ابن خلدون در جای دیگر در گفت‌وگو با حکمران مغرب می‌گوید:

«... تیمور حلب و حماة و حمص و بعلبک را گرفته و همه آنها را ویران کرده بود و سربازانش بی‌شرمانه‌ترین بی‌رحمی‌ها را در آنجا کرده بودند که هرگز شینده نشده بود.» وی سپس درباره تیمور و سربازانش می‌افزاید:

«در تاخت و تاز و تاراج و کشتار مردم و به کار بردن هرگونه خشونت، باعث حیرتند، زیرا از جوانی به این کار خو می‌گیرند. (در این مورد) از سنن تازیان بدوی پیروی می‌کنند^۴».

این‌گونه دو چهرگیها یا چند چهرگیها و پنهان کاری‌های سودجویانه یا سیاستمدارانه، در تاریخ

۱. ابن خلدون و تیمور لنگ، ۶۰.

۲. ابن خلدون و تیمور لنگ، ۶۱، نیز بنگرید: تاریخ ترکهای آسیای میانه، و. بارتولد، ترجمه غفار حسینی، ۲۴۳، امپراطوری

صحرائوردان، ص ۶۷۹

۳. همان، ۷۰.

۴. همان، ۷۳.

کم نبوده است. پس از گذشت بیش از یک‌هزار سال از تاریخ پدید آمدن اسماعیلیه و فاطمیان، هنوز به روشنی دانسته نیست که پایه‌گذار یا نخستین پیشوای فاطمیان و نخستین جانشینان او، کدام یک از چند شخصیتی بوده‌اند که از آنان نام برده‌اند.^۱ شاید نابجا نباشد اگر در اینجا به نوشته خانم سیمین دانشور (بخش آغازین) کتاب «سو و شون» اشاره کنم، او می‌نویسد:

«زری شنیده بود اما تا با چشمان خود نمی‌دید، باور نمی‌کرد، سر جنت زینگر فعلی، کسی جز «مستر زینگر» سابق، مأمور فروش چرخ خیاطی سینگر نبود. اقل کم هفده سال می‌شد که به شیراز آمده بود و هنوز فارسی درست نمی‌دانست. هر کس چرخ خیاطی سینگر می‌خرید، خود مستر زینگر با آن قد و بالای غول آسا، مفت و مجانی ده جلسه درس خیاطی به او می‌داد. با آن هیکل چاق و چله پشت چرخ خیاطی می‌نشست و گلدوزی و شبکه و چین دو قلو یاد دخترهای مردم می‌داد. تعجب بود که خودش خنده‌اش نمی‌گرفت.

جنگ شد زری شنید که مستر زینگر یک شبه لباس افسری پوشیده، براق و ستاره زده، و حالا می‌دید و این لباس واقعاً به او می‌آمد. اندیشید: خیلی طاقت می‌خواهد که آدم هفده سال به دروغ زندگی کند. کارش دروغی، لباسش دروغی و سرو پایش دروغ باشد و در کار دروغی خود چقدر هم مهارت داشت. با چه کلکی مادر زری را واداشت چرخ خیاطی بخرد...^۲»

این نمونه‌ها و نیز دیگر نمونه‌هایی که شماری از آنها در تاریخ به جا مانده و نشان دهنده آن است که آدمی تا چه اندازه می‌تواند رنگ برنگ شود و در آن سویی که خواسته‌ها و هدفش را در آن می‌بیند، گام بردارد و با چهره‌هایی گونه‌گون آشکار گردد تا به آرزوهای دور و دراز و گاهی حتی پست و نابکارانه خود برسد.

در تاریخ زندگی تیمور گورکان نمونه‌هایی که نشان می‌دهند این فرمانروای نیرومند، ولی سراپا فریب و نیرنگ، برای دستیابی به خواسته‌های ناروا و مردم ستیز خود، از هیچ رفتاری باکی نداشته است، از این گونه بسیارند و همه آنها گواه آنست که این مرد پارسانمای پارسا فریب، با چه انگیزه‌هایی به

۱. موسوعه المورود العربیه، مُنیر البعلبکی، (الإسماعیلیه) الأعلام، الزرکلی، إسمعیل بن جعفر بن محمد(ع)؛ القرامطه،

عارف تامر، ۴۸.

۲. سو و شون، سیمین دانشور، ۷-۶.

آن گونه فریبکاریها روی می آورده است و آنجا که لازم می دانسته ، با پارسایان و بزرگانی که سخنشان به مذاقش خوش نمی آمده ، به درستی نیز رفتار می کرده است.

بزرگ مردی چون خواجه حافظ شیرازی پس از آگاه شدن از ددمنشیهای تیمور و سربازان او* در خوارزم ، در مقطع یکی از غزلهای خود به آن ویرانگریها و نامردمیها اشاره کرده و نشان داده است که چنین کسانی نمی توانند، با روح دیانت و شریعت آشنایی داشته باشند:

به خوبان دل مده حافظ ببین آن بی وفاییها که با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی
پیداست که خواجه شیراز با روشن بینی والایی که داشته، دریافته بوده که چنانچه تیمور به شیراز برسد و به سروده او پی ببرد، به جان در امان نخواهد بود. بدین سبب چنان که گفته اند - بیت بالا را به این بیت برگردانیده است:

به شعر حافظ شیراز می رقصند و می نازند سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی^۱
چنانچه فرض شود که دیدار خواجه حافظ و تیمور و به میان آمدن آن گفت و گوی معروف میان آن دو ، روی داده است و - گویا چنین نیز بوده است - از آن رویداد نیز می توان دانست که دیدگاه عارف بزرگ و روشن اندیشی چون حافظ درباره تیمور چگونه بوده است.

به جز دولتشاه سمرقندی که این داستان یا رویداد را آورده و زمان این رویداد را در تاریخی نادرست یاد کرده (۷۹۵ هـ) یعنی سه سال پس از مرگ حافظ و از همین رو نیز پژوهشگران تاریخ و ادب چنین رویدادی را از بن نادرست دانسته اند، شجاع مؤلف کتاب « انیس الناس » نیز که برابر نوشته و تصریح استاد ایرج افشار، شجاع کتاب خود را در سال ۸۳۰ هـ یعنی ۳۸ سال پس از مرگ خواجه حافظ نوشته، در حکایتی در کتاب خود از این موضوع یاد کرده است:

« حکایت - در زمان نزول رایات سلطان جهانیان و پادشاه جهانیان امیر تیمور گورکان و ایام انقلاب دولت سلطان زین العابدین^۲ ، بر اهل شیراز آمانی^۱ مقرر کردند. و چون حافظ شاعر یکی از ارباب

۱. تاریخ عصر حافظ، دکتر قاسم غنی ، ۳۶۹ - ۳۶۸.

۲. مجاهدالدین بن شاه شجاع [زین العابدین] پادشاه از سلسله مظفر (جلوس : ۷۸۶ هـ ، غزل : ۷۸۹) . شاه منصور چشمان او را میل کشیده تیمور او را به سمرقند فرستاد (فرهنگ فارسی ، دکتر محمد معین ۵ : ۶۶۵) .

تأهل بود و خانه‌ای داشت، از محله او از آن جمله مقداری به نام او بنوشته‌اند و به مُحصَل حواله کردند.
در اثنای این حال بد، پناه به امیر مذکور برد و اظهار افلاس و بی‌چیزی نمود. امیر مشارالیه فرمود: نه تو گفته‌ای :

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را
به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
کسی که سمرقند و بخارا را به یک خال بخشد، مُفلس نباشد، حافظ گفت :
ازین بخشندگیها مُفلسم^۲.

این موضوع دیدار خواجه حافظ با تیمور، یا احضار او از سوی تیمور را از آن رو که دولت‌شاه تاریخی را که در کتاب خود «تذکره الشعراء» آورده، سال ۷۹۵هـ یعنی سه سال پس از مرگ خواجه شیراز بوده است، گمان برده‌اند که بی‌پایه و بر ساخته است. حال آن که بر پایه گزارش این رویداد که در انیس‌الناس یاد شده آمده، امکان درستی دیدار هست. چنان که گفته شد، شجاع کتاب خود را در ۸۳۰ یعنی ۶۲ پیش از کتاب دولت‌شاه نوشته است. دولت‌شاه کتاب «تذکره الشعراء» را در حدود ۸۹۲هـ تألیف کرده است.^۳ پس برابر گزارش شجاع، این رویداد در سالهای پایانی زندگانی شاعر نامدار ایران حافظ، روی داده است.^۴

در گزارش شجاع دیده می‌شود که برخورد تیمور با خواجه حافظ، برخوردی مهرآمیز نیست. حال آن که آوازه خواجه بزرگ شیراز در هنر غزلسرای و ادب‌پروری، در شرق تا آنسوی سمرقند و بخارا تا هندوستان رسیده بود:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود
از سوی غرب نیز تا آنسوی عراق و حجاز، راه یافته بود.
فکند زمزمه عشق در عراق و حجاز
نوای بانگ غزلهای حافظ شیراز

۱. امانی پول یا چیز دیگر بوده است که مردم سرزمینی که دشمن بر آن چیره می‌گشته، برای در امان ماندن جان و مال و ... خویش، به دشمن چیره گشته، می‌پرداختند.
۲. انیس‌الناس، ۳۱۷، شعر العجم، شبلی نعمانی، ۲: ۱۷۳.
۳. از سعدی تا جامی، ادوارد براون، ۲۵۲ - ۲۵۱.
۴. امیر تیمور به تاریخ اول ذی‌قعدة، ۷۸۹هـ وارد شیراز شد. همه خزائن و ذخائر این شهر را با وجوهی به نام «امانی» مطالبه کرد و مبالغ هنگفتی دریافت نمود (امپراطوری صحرانوردان رنه گروسه، ۷۱۱، ۷۱۴ (به نقل از ظفرنامه ص ۱۹۱۶).

از این رو بسیار دور است پنداشته شود که تیمور از ارزشهای و گرانبمایگیهای این مرد بزرگ، ناآگاه بوده است. ولی دیگر تیمور به دو آرزوی بزرگ خود (قدرت - شهرت) و همه چیز برای من، دست یافته است و گویا دیگر نیازی به تظاهر به پارسا نوازی و دانش دوستی نمی‌بیند. از کله‌های کشتگان در اصفهان و سیستان و دیگر شهرهای ایران، او و پسرش، مناره‌ها برافراشته‌اند.^۱ پس از گشودن شیراز و دیگر شهرهای غرب ایران به سوی شرق ایران باز می‌گردد. او در سال ۷۹۰ از سیحون می‌گذرد و در شرق و شمال شرقی ایران، سرگرم بیکار با دشمنان خود می‌گردد.^۲

پس تیمور دیگر به روی آوردن به دانشمندان، اندیشمندان و صاحب‌دان نیازی ندارد. او سرزمینهای گشوده را میان فرزندان و سران لشکر خود بخش می‌کند و برابر گزارش تاریخ‌نگاران، سرگرم خوش‌گذرانی و سامان بخشیدن به شهر سمرقند می‌گردد.

نتیجه: تیمور سرانجام با کردارها و رفتارهای خویش، پرده از چهره خود بر می‌دارد. در روزهای پایانی زندگانی خویش آن چنان به میگساری و مستی دیرپا رو می‌آورد که در حال مستی جان می‌سپارد.^۳ (۱۲ رجب ۸۰۷ هـ در ۷۱ سالگی - براون ۲۷۴). شاید این میگساری بی‌امان تیمور برای آن بوده است که او می‌خواسته در ساعت‌های پایانی زندگانی خویش، رفتارها و کردارهای خود را به دست فراموشی بسپارد و از عذاب وجدان رهایی یابد. به هر روی تیمور سرانجام، خود چهره راستین خود را: چهره مردی که تشنه آوازه و جهانگشایی از هر راه و به هر بهایی که فراهم آید^۴، برای جهانیان آشکار می‌کند.

با این همه، با اندکی ژرف‌نگری در رویدادهای زندگانی تیمور و گزارشهای گونه‌گونی که درباره لشکرکشیها و رفتارهای تیمور و سپاهیان با مردم سرزمینهایی که زیر فرمان او درآمده بودند و تاریخ از آنها سخن گفته است، بسیار ساده اندیشانه خواهد بود که پنداشته شود که چهره راستین تیمور لنگ گورکان، برای پژوهشگران تاریخ، روشن نشده باشد. فرمانروای خدانشناس، دانش دوست و

۱. تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هیجدهم، ن. و. پیگولوسکایا و دیگران، ترجمه کریم کشاورز، ۲: ۴۶۱ - ۴۶۰.

۲. امپراطوری صحرانوردان، ۷۲۳.

۳. از سعدی تا جامی، ۲۷۵ - ۲۷۴، ظفرنامه، علی یزدی، ۶۵۶ (تیمور کلمه شهادتین به آیین اسلام بر زبان راند و نفس آخر بداد (یزدی، همان)).

۴. رنه گروسه ... ۷۳، تیمور در اواخر محرم سال ۷۹۰ هـ، آهنگ رفتن از شیراز به سمرقند کرد (ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی ۴۰۵).

دانش پرور راستین، چگونه می‌تواند رفتارهایی داشته باشد که خدا و بندگان خدانشناس و خداترس و نیز بندگان خردمند و درست اندیش او، همه و همه، از آن رفتارها بیزارند. ویرانگری و خدانشناسی، مردم‌کشی و خداترسی، برافراشتن برجها از کاسه‌های سر مردمان و ... چگونه می‌توانند در کنار هم باشند.

فهرست منابع :

۱. آخر شاهنامه، اخوان ثالث (منظومه میراث)، انتشارات مروارید، تهران ، ۱۳۴۸.
۲. ابن خلدون و تیمور لنگ ، والترج ، فیشل ، ترجمه سعید نفیسی ، نوشین دخت نفیسی، زوآر، تهران [بی تا] (چاپ متن، دانشگاه کالیفرنیا، برکلی ، ۱۹۵۱ م .
۳. از سعدی تا جامی (تاریخ ادبیات ایران) ، ادوارد براون ، ترجم علی اصغر حکمت، ابن سینا، تهران ۱۳۵۱.
۴. امپراطوری صحرانوردان ،رنه گروسه ، عبدالحسین میکده، ترجمه و نشر کتاب، تهران ، ۱۳۵۳.
۵. انیس الناس ، شجاع ، به کوشش ایرج افشار، ترجمه و نشر کتاب ، تهران ۲۵۳۶.
۶. تاریخ ادبیات ایران، دکتر صادق رضازاده مشفق ، دانشگاه پهلوی ، شیراز ، ۱۳۴۲.
۷. تاریخ بخارا، آرمینیوس وامبری ، برگردان سید محمد روحانی ، سروش ، تهران ، ۱۳۸۰ک.
۸. تاریخ عصر حافظ ، دکتر قاسم غنی ، بانک ملی ایران ، تهران ، ۱۳۲۱.
۹. دیوان حافظ ، قزوینی ، غنی ، چاپخانه مجلس ، تهران ، ۱۳۲۰.
۱۰. دیوان ناصر خسرو ، مینوی ، محقق ، دانشگاه تهران ، تهران ، ۱۳۵۳.
۱۱. سوشون ، دکتر سیمین دانشور ، خوارزمی ، تهران ، ۱۳۶۰.
۱۲. شعرالعجم ، شبلی نعمانی ، ترجمه فخر داعی گیلانی ، دنیای کتاب ، تهران ۱۳۶۳.
۱۳. ظفرنامه ، شرف‌الدین علی یزدی، تهیه و تنظیم عصام الدین اوروبنیوف ، تاشکند، ۱۹۷۲م.
- برای مطالعه بیشتر: تاریخ ابن خلدون (تاریخ العبر و دیوان المبتدأ و الخبر ...) موسسه الأعلمی ، بیروت ، لبنان ، ۱۳۹۱ق . (گویا) درج ۷ زندگینامه ابن خلدون آمده است.
۱۴. فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین ، امیرکبیر ، تهران ، ۱۳۶۰.
۱۵. القرامطه أصلهم، نشأتهم ، تاریخهم ، حروبههم ، عارف تامر ، مکتبه الحیاء ، بیروت ، [بی تا].